



درس چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

طهوریت مطلق المیاء

عرض کردیم: در این مقام، در دو جهت بحث می‌شود: جهت اولی این است: در جایی که شک کنیم آیا طهوریت از حدث و خبث، مختص به بعض المیاء است یا کلّ ماء، مطهر از حدث و خبث است، آیا اطلاق و عمومی از کتاب و سنّت داریم یا نه؟ جهت ثانیه این است: بعد از فراغ از این که کلّ ماء یا بعض المیاء، مطهر از حدث و خبث است، کیفیت تطهیر از حدث و خبث به میاه چگونه است؟ مثلاً آیا در تطهیر از خبث، غسل مرتین لازم است یا غسل مرّة کافی است؟ یا در وضو، غسل من الاعلی معتبر است یا کیف ما اتفق، غسل الوجه و الیدین کافی است؟ فعلاً این جهت ثانیه، محلّ کلام ما نیست. بحث ما در جهت اولی است. اگر شک کردیم که آیا طهوریت، مختص به بعض المیاء است یا کل المیاء مطهر از حدث و خبث هستند عموم یا اطلاقاً داریم که به آنها تمسک کنیم و بگوییم: «لا فرق بین ماء و ماء آخر» هر ماء مطلقاً، مطهر است. «ماء المطلق بجمیع اقسامه، مطهر من الحدث و الخبث». اما چگونه تطهیر می‌شود، این فعلاً محلّ بحث ما نیست.

استفاده اطلاق طهوریت میاه از آیه‌ی تیمم

می‌شود این اطلاق طهوریت میاه را از آیه مبارکه ﴿فلم تجدوا ماء فتيمموا﴾^(۱) نسبت به مطهریت از حدث استفاده کرد. این آیه مبارکه در مقام بیان وظیفه‌ی مصلی است که اگر مصلی، محدث به حدث اصغر یا محدث به حدث اکبر باشد، وظیفه‌اش را بیان می‌فرماید و اگر محدث، متمکن از آب نشود، آنوقت وظیفه‌اش چیست، آن را هم بیان می‌فرماید. آنجا فرموده: ﴿فلم تجدوا ماء﴾. مقتضای اطلاق این است «کل ما یصدق علیه ماء» اگر مکلف، آن ماء را پیدا نکند، می‌شود تیمم کند. پس اگر یک قسم از آب مثل ماء البحر پیدا شد، مقتضای مقابله در آیه مبارکه این است که تیمم مشروع نیست. مشروعیت تیمم در صورت فقد الماء است.

عرض کردیم شخصی که جنب است، غسل می‌کند ﴿وان كنتم جنباً فاطهروا﴾ نوعاً جنب، بدنش خبث دارد و از طرز اغتسال و آداب اغتسال که اول، تطهیر از خبث می‌کند، بعد رأس و رقبه و منکبین را آب می‌ریزد. از کیفیت تشریح غسل به آن نحوی که بیان شد، استفاده کردیم که خبث را هم رفع می‌کند. وقتی خبث منی را رفع کرد، دیگر احتمال فرق بین خبث منی و غیر خبث منی نیست.

استفاده اطلاق طهوریت میاه از روایات

این جهت مفروغ عنها است که این آیه مبارکه، مطهریت از خبث را بیان می‌کند. اگر در مطهریت از خبث هم مناقشه بشود، مهم نیست، اطلاق در روایات، کافی است کما این که ماء، مطهر از حدث است، مطهر از خبث هم هست. در صحیحۀ داود بن فرقد^(۲) امام علی^(ع) قضیۀ بنی اسرائیل را بیان می‌فرماید، آنجا داشت: «کان بنوا اسرائیل اذا اصاب

۱- سورة مبارکه مائده / آیه ۶

۲- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المطلق، باب ۱، ح ۴

احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض و قد وسَّع الله عليكم باوسع ما بين السماء و الارض و جعل لكم الماء طهوراً» عرض کردیم که مراد از این طهوریت، طهوریت اعتباریه است و الّا طهوریت به معنای این که آب، کثافت یا قذارت را می برد، اختصاص به مسلمین و امت رسول الله ﷺ ندارد، در بنی اسرائیل هم آب همین طور کثافت را می برد. این طهوریت، طهوریت اعتباری است که اگر به عضوی از بدن اصابة بول می شد، شارع، طهوریت از آن متنجس را بر ما اعتبار کرده است و این اعتبار در بنی اسرائیل نبود. این طهوریت، طهوریت اعتباری است. «و قد وسَّع الله عليكم باوسع ما بين السماء و الارض و جعل لكم الماء طهوراً». ماء، ائى قسم من الماء باشد، ماء خاص را قيد نکرده است. در مقام بیان این بود که ماء، طهور شرعی است. در مقام بیان این طهور از بول، ماء خاصی را ذکر نکرده است، مقتضایش این است که هر مائی همین طور است. و هكذا روایاتی که اشاره خواهیم کرد.

احکام چهارگانه ی آب مضاف

(عروه ج ۱ ص ۲۶، فصل فی المياة مسأله ۱): «الماء المضاف مع عدم ملاقة النجاسة طاهر، لکنه غیر مطهر من الحدث و لامن الخبث، و لو فی حال الاضطرار، و ان لاقى نجساً تنجس، و ان کان كثيراً بل و ان کان مقدار الف کز، فانه ینجس بمجرد ملاقة النجاسة، و لو بمقدار رأس ابرة فی احد اطرافه فینجس کله».

صاحب عروه (قده)، بعد از این که ملاک ماء مطلق و ماء مضاف، معلوم شد و این که تمام اقسام ماء مطلق، در این که مطهر از خبث و حدث هستند شریک هستند، در مسأله اولی از این فصل، برای ماء مضاف، چهار حکم ذکر می فرماید.

حکم اول این است: می فرماید: ماء مضاف طاهر فی نفسه.

حکم دوم این است: «لا یرفع حدثا و لا خبثا». ماء مضاف نه حدث را رفع می کند نه خبث را رفع می کند حتی فی حال الضرورة. ضرورت یعنی آنجا که ماء مطلق نیست. «لا یرفع حدثا و لا خبثا» حتی در حال اضطرار.

حکم ثالث این است: اگر نجس به ماء مضاف اصابت کرد و ملاقات با نجس کرد، آن ماء مضاف نجس می شود من غیر فرق بین قلیله و کثیره، کَرّ باشد یا غیر کَرّ باشد.

حکم رابع این است: این ماء المضافی که گفتیم: بلا فرق بین قلیله و کثیره به ملاقات با نجس، نجس می شود، لو کان جاریا من العالی الی السافل، اگر از عالی به سافل جاری بشود، مثل این که فرض کنید گلاب را - گلاب را مضاف فرض می کنیم - از ابریق به دست کافری می ریزند، دست کافر نجس است و گلاب با آن ید نجسه ملاقات می کند، آن ما فی الابریق نجس نمی شود «نعم لو کان جاریا من العالی الی السافل لا یتنجس» آن عالی به واسطه ی ملاقات این سافل نجس نمی شود.

طاهر بودن آب مضاف

اما حکم اول که مضاف، فی نفسه طاهر، این از واضحات است، احتیاجی به تکلم ندارد چون سابقا عرض کردیم: این ماء المضاف، اما یحصل بعصر الاجسام، مثل ماء پرتقال و ماء الرمان که به واسطه فشار دادن اینها، آب را از آنها خارج می کنند، یا این که مضاف به امتزاج، حاصل می شود، مثل این که فرض کنید ماء را به تراب مخلوط کنند یا ماست را با آب قاطی کنند دوغ بشود و امثال ذلك. یا فرض بفرمایید آب را با ملح کثیری قاطی کنند که آب نمک گفته بشود. در اطلاق مضاف به اینها فرقی نیست.

عرض کردیم: ربما نه امتزاج می شود و نه عصر می شود، مثل رطوباتی که از بدن انسان خارج است مثل آب دهن، آب بینی، آب چشم، که اینها مضاف هستند ولی نه عصر است و نه امتزاج، ولکن به اینها ماء اطلاق می شود مع القید، ولو اطلاق بلا قید بنحو الحقیقه صحیح نیست علی ما تقدم. اینها مضاف هستند.

معلوم می شود اگر جسم، جسم طاهری باشد مثل رمان و هندوانه و هكذا مثل پرتقال، که اینها اجسام طاهر هستند، فشار دادن جسم طاهر و اخراج مائش، جزء یکی از نجاسات در شرع نیست. منجس نیست. نجاسات در شرع، منحصر است. نه این عصر، منجس است و نه آن مایع یکی از نجاسات است. وجهی برای این که شیء طاهر را فشار

دادند و آبش را خارج کردند، مائش نجس بشود؛ وجود ندارد.
و من هنا يظهر که اگر آب را با نمک یا با تراب طاهر یا فرض کنید با لبن طاهر، یعنی با ماست طاهر، قاطی کنند و دوغ کنند، وجهی ندارد که نجس بشود. طاهر است. وجهی برای نجاست نیست. حتی در رطوباتی که از بدن انسان، خارج می شود. حیث این که آن رطوبتی که از انسان خارج می شود و محکوم به نجاست است عبارت از بول و هکذا منی است، غیر از اینها، رطوبات دیگر، همه علاوه بر این که نجاست در اینها دلیل ندارد، دلیل بر طهارت دارد که نفی بآس شده از عرقی که از بدن خارج می شود و به ثوب اصابت می کند، یا ریق و امثال ذلک. بدان جهت ماء مضاف فی نفسه طاهر است و مادامی که ملاقات با نجسی نکرده، محکوم به طهارت است. این از واضحات است، احتیاجی به تکلم بیش از این ندارد.

عدم ارتفاع حدث و خبث با آب مضاف

اما الحكم الثانی که مضاف، لا یرفع حدثا و لا خبثا، نه حدث را رفع می کند و نه خبث را. در این حکم در دو جهت باید بحث کنیم: جهت اولی این است که «المضاف لا یرفع حدثا» که مشهور بین اصحاب است، قدیما و حدیثا. آن که رافع حدث است، چه حدث اکبر باشد و چه حدث اصغر، منحصر به آب است بلکه به حدث هم اختصاص ندارد. آن اغسالی که مشروع است، اگر فرض کردیم، رافع حدث نیستند، آنها هم همین طور است، به غیر ماء نمی شود. مشهور این است.

بله؛ به صدوق (قده) نسبت داده شده است که در امالی کان فتوی داده و حکم کرده به این که به ماء الورد می شود وضو گرفت. وضو که گرفته شد غسل هم می شود. فرقی بین وضو و غسل نیست. و به محقق کاشانی (قده) از متأخرین نسبت داده شده که ایشان فرموده به ماء الورد می شود رفع حدث کرد. و از قدما از ابن عقیل (ره) نقل شده که ایشان هم ملتزم شده است که در حال ضرورت می شود به مضاف کان رفع حدث کرد. کلام در این است که مقتضی ادله چیست؟ آیا التزام به آن چه مشهور ملتزم است یا خلاف او، چه

دلیلی دارد؟

عرض می‌کنیم: مقتضی ادله این است که رافع حدث، مختص است به ماء مطلق. آن چه از ماء مطلق خارج است ولو مقیداً ماء به آن اطلاق بشود که داخل مضافی است که محل بحث ما است «لا یرفع حدثاً»، حدث را رفع نمی‌کند مطلقاً، چه حال اختیار، چه حال اضطرار، فرقی هم ما بین الحالین نیست.

دلیل انحصار رفع حدث به آب مطلق

دلیل بر این که غیر الماء لا یرفع حدثاً، روایات است. از روایات استفاده می‌شود که رافع حدث، ماء مطلق است. مثل روایت ابی بصیر^(۱) باب «ان المضاف لا یرفع حدثاً و لا یزیل خبثاً» محمد بن الحسن که شیخ الطایفه است، عن المفید(قده)، مفید هم از صدوق و صدوق هم نقل می‌کند «عن محمد بن الحسن» محمد بن حسن الولید است، «عن محمد بن یحیی» محمد بن یحیای عطار قمی است «عن محمد بن احمد بن یحیی» که همان اشعری است «عن محمد بن عیسی عن یاسین الضریر عن حریر عن ابی بصیر» محمد بن عیسی، همان محمد بن عیسی عبید است از یاسین ضریر نقل می‌کند. حریر بن عبد الله سجستانی هم نقل می‌کند از ابی بصیر «عن ابی عبد الله علیه السلام، فی الرجل یکون معه اللبن» همراه مرد لبن هست «أیتوضأ منها للصلاة؟» با آن لبن برای صلاة وضوی «صلاتی بگیرد؟ چون وضو، یک معنای لغوی دارد که شست و شو است. خواهیم گفت: اگر وضو مطلق گفته شد، منصرف است به وضویی که شرط صلاة است خصوصاً که در این جا قید دارد «أیتوضأ للصلاة» یعنی همان وضوی صلاتی است. «قال: لا، انما هو الماء و الصعید». این ماء و صعید است که با آن می‌شود وضو گرفت و طهارت تحصیل کرد. به غیر از ماء و صعید نمی‌شود طهارت صلاتی تحصیل کرد.

این روایت در مورد لبن وارد است. لبن، داخل محل بحث ما نیست چون اصلاً به

^(۱) الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المضاف و المستعمل، باب ۱، ح ۱

لبن، ماء اطلاق نمی‌شود لا مطلقا و لا مقیدا، اگر لبن به معنای شیر یا دوغ باشد چون در اصطلاح خارجی به دوغ هم لبن اطلاق می‌کنند. کلام در تعلیل امام علیه السلام است که حصر فرمود: «انما هو الماء و الصعید» این تعلیل دلالت می‌کند بر این که غیر الماء که یکی هم ماء مضاف است «لا یرفع حدثا» حدثی را رفع نمی‌کند.

بررسی رجالی روایت یاسین ضریر

در سند این روایت یاسین ضریر است. برای یاسین ضریر کما ذکرنا توثیقی ثابت نشده و بدان جهت، مناقشه‌ای در این روایت می‌کنند. لکن علی ما ذکرنا فی البحث این روایت من حیث السند صحیحه است و سندش اشکالی ندارد برای این که شیخ این روایت را از حریر نقل می‌کند. یاسین ضریر نقل می‌کند از حریر. شیخ (قده) در فهرستش در باره حریر فرموده است: «اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته» سندهایی ذکر کرده است. یکی از آن سندها «اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته» که یکی هم این روایت است «عدة من اصحابنا عن محمد بن علی بن الحسین» که صدوق است «عن ابیه عن سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر و محمد بن یحیی و احمد بن ادريس و علی بن موسی بن جعفر - کلهم - عن احمد بن محمد عن حسین بن سعید» احمد بن محمد هم احمد بن محمد عیسی یا احمد بن محمد خالد است، فرقی نمی‌کند، ظاهرا عیسی است علی ما ذکرنا در رجال. او هم نقل می‌کند عن حسین بن سعید و علی بن حدید و عبد الرحمن بن ابی نجران، همه اش اجلاء «عن حماد بن عیسی الجهمی عن حریر» حماد نقل می‌کند از حریر. شیخ سند دیگری به روایات او دارد. مختص به این سندی که در اینجا ذکر شده است، نیست. بدان جهت این روایت من حیث السند صحیحه است، از روایات حریر است و سندش واضح است و دلالت حصرش هم واضح است «انما هو الماء و الصعید». بعضی‌ها در این سند، مناقشه کرده‌اند. گفته‌اند: محمد بن عیسی که محمد بن عیسی عبید است که اشکالی ندارد و خواهیم گفت که محمد بن عیسی بن عبید جلیل القدر است و روایتش معتبر است. اگر هم ما غمض عین کنیم، گفتیم: سند آخر دارد و در این

تمسک به تعلیل موجود در روایت عبد الله بن مغیره
در ما نحن فيه صحیحۃ عبد الله بن مغیره^(۱) هست. آنجا باز شیخ نقل می‌کند. «محمد
بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب» که سند شیخ به کتاب محمد بن علی
بن محبوب، سند صحیحی دارد. محمد بن علی بن محبوب هم جلالتش واضح است عن
العباس، این عباس بن معروف است به قرینه سایر روایاتی که عباس بن معروف دارد.
روایات عبد الله بن مغیره را، عباس بن معروف نقل می‌کند. «عن العباس عن عبد الله بن
مغیره» که ثقه است و محل کلام نمی‌شود. «عن بعض الصادقین» ظاهرش عن بعض
الصادقین به صیغه جمع است. صادقین به صیغه تثنیه هم می‌شود چون عبد الله بن مغیره
از موسی بن جعفر هم روایت دارد. ظاهراً روایتش از موسی بن جعفر ع است. مراد از
این بعض الصادقین هم او است. ظاهرش این است. «اذا كان الرجل لا يقدر على الماء و
هو يقدر على اللبن فلا يتوضأ باللبن، انما هو الماء او التيمم». کلام در این تعلیل است. آن
ظهور صلاتی، مختص به ماء و تیمم است. غیر اینها نمی‌شود.

بعد دارد که «فان لم يقدر على الماء و كان نبيذ فانی سمعت حریرا» عبد الله بن مغیره
می‌گوید اگر نبیذ داشت. آب ندارد و نبیذ دارد. - نبیذ را بیان خواهیم کرد یعنی چه؟ -
عبد الله بن مغیره می‌گوید: «فانی سمعت حریراً يذكر في حديث ان النبي صلى الله عليه وآله قد توضأ
بنبيذ و لم يقدر على الماء» با نبیذ وضو گرفت و قادر بر آب هم نبود. این ذیل را دارد.
بعضی‌ها گفته‌اند: این ذیل، آن صدر را هم از پا می‌اندازد. مضافاً به این که آن بعض
الصادقین هم معلوم نیست امام (ع) باشد که عبد الله بن مغیره از او نقل می‌کند.
ما می‌گوئیم: ظاهراً عبد الله بن مغیره از بعض الصادقین که امام موسی بن جعفر (ع)
است، نقل می‌کند و این ذیل هم ضرری ندارد چون که این روایت «فانی سمعت حریرا

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المضاف، باب ۲، ح ۱

یذکر فی حدیث ان النبی « حریز که نمی تواند بلا واسطه از نبی (ص) خبر بدهد، واسطه دارد. واسطه اش به ما نرسیده است این اولاً. آن ذیلش اعتباری ندارد.

مراد از نبیذ در روایت عبد الله بن مغیره

و ثانیاً این «قد توضأ بنبیذ و لم یقدر علی الماء» مراد از این نبیذ چیست؟ بر اساس روایات، یک نبیذ مسکر و قسمی از خمر است که از ضروریات است که این مراد نیست و جای کلام نیست. همان طور که از روایت بعدی این باب هم ظاهر می شود نبیذ را ربما اطلاق می کردند به جهت این که مرّ ماء را بشکنند. ماء که از چاه می کشند، ربما تلخ است. برای اینکه مرّ ماء را بشکنند که قابل شرب کنند، یک خرده خرما و مانند آن در آب می انداختند تا آب یک خرده حلاوت کسب کنند. آن انداختن هم خواهیم گفت جووری است که آب را از اطلاق خارج نمی کند. در ماء ورد ان شاء الله بحث خواهیم کرد. این که می گوید: «فأنی سمعت حریزاً انّ النبی صلی الله علیه و آله توضأ بنبیذ» مراد این نبیذ است نه نبیذ مسکر. آبی که خرما در آن انداخته شده تا کمی مرّش بشکند. این را هم که قید کرد که «و لم یقدر علی الماء» سرّش این است که وقتی انسان قادر بر ماء دیگر باشد، داعی ندارد آن آبی را که برای شرب معالجه کرده و مرّش را شکسته، برای وضو استعمال کند. این به همین جهت است، نه این که در حال ضرورت به غیر الماء هم می شود رفع حدث کرد. ظاهر روایت این است.

پس مقتضای تعلیل در این روایات و قول خداوند تبارک و تعالی که فرمود: «فلم تجدوا ماءً فتمیموا» اگر آب پیدا نکردید تیمم کنید، که اطلاق دارد. یعنی اگر آب پیدا نکردید! اعم از این که دوغ و لبن پیدا کنید یا نکنید، ماء که پیدا نشد باید تیمم کرد. مقتضای اطلاق در آیه شریفه و روایات که «المسافر یطلب الماء مادام فی الوقت فاذا خاف الفوت» وقتی از فوت وقت ترسید «یتیمم و یصلی» در این روایت ندارد که «المسافر یطلب الماء او اللبن فاذا خاف الفوت» نگفته که اگر لبن و دوغ و امثال ذلک پیدا نشد آن وقت تیمم. پس اطلاق روایات که می فرماید: مسافر باید آب پیدا کند، و الاّ

تیمم کند - هم دلیل است. قید مسافر هم به جهت قید غالبی است چون غالباً مسافر به فقد الماء مبتلا می‌شود. کسی که فاقد الماء است، باید ماء طلب کند اگر نیاقت تیمم کند. از اینها و روایاتی که وارد شده معلوم می‌شود که رافع حدث مختص به ماء است و غیر الماء رافع حدث نیست.

بررسی روایت دال بر جواز وضو به ماء الورد

عمده کلام در روایتی است که در خصوص ماء الورد وارد شده - که طبق آن می‌شود حکم کرد که انسان به ماء الورد می‌تواند وضو بگیرد - و در آن مناقشه می‌شود، روایت یونس^(۱) است: «محمد بن یعقوب عن علی بن محمد» این علی بن محمد بندار است که از شیوخ کلینی است و ثقه است. نقل می‌کند عن سهل بن زیاد آدمی، عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابی الحسن علیه السلام. نقل می‌کند از محمد بن عیسی عیید که او هم از یونس که یونس بن عبد الرحمن است نقل می‌کند، عن ابی الحسن علیه السلام قال: قلت له: الرجل یغتسل بماء الورد و یتوضأ به للصلاة» برای صلاة وضو می‌گیرد. «قال: لا بأس بذلك». بآسی به این نیست. یعنی این وضو عیب ندارد. روی این حساب کأن صدوق (ره) فتوا داده است به این که می‌شود به ماء الورد وضو گرفت، کاشانی هم فتوا داده است. این هم کأن حمل بر ضرورت می‌شود. روایت حریز که «فأنتی سمعت حریزاً انّ النبی صلی الله علیه و آله قد توضأ بالنیذ و لم یقدر علی الماء» شاید مستند ابن عقیل بوده و از آن استفاده کرده که وقتی انسان متمکن از ماء نباشد به غیر الماء می‌تواند رفع حدث کند. و کیف ما کان این روایت هم هست.

تضعیف روایت سهل بن زیاد

اشکالی که این روایت، من حیث السند دارد فقط سهل بن زیاد آدمی است که علی ما

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المضاف، باب ۳، ح ۱

هو المعروف، تضعیف شده است ولو خیلی روایت دارد. کلینی اینقدر در کافی از سهل بن زیاد به واسطه مشایخش نقل روایت کرده که انسان به روایاتش که نگاه می‌کند، کانّ یک خرده در این که روایات سهل طرح بشود، تأمل می‌کند که ان شاء الله مفصل بحث خواهیم کرد. و من هنا گفته‌اند: «الامر فی السهل سهل» امر در سهل، سهل است. «عن محمد بن عیسی عن یونس».

بعضی‌ها در این محمد بن عیسی که همان محمد بن عیسی عبیدی است که از یونس نقل می‌کند عن ابی الحسن الرضا علیه السلام مناقشه کرده‌اند و چون در ما نحن فیه سند، مدخلیت ندارد، فعلا بحث نمی‌کنم. ان شاء الله می‌گذاریم برای مورد دیگری که در سند، دخل داشته باشد. اینجا سند صحیح باشد یا نباشد فرقی نمی‌کند برای این که در این روایت دارد «عن الرجل یغتسل بماء الورد» این ماء، ماء الورد است. بعضی‌ها که گفته‌اند: «ماء الورد» یعنی مائی که مثلاً چیزی در آن وارد شده و بوی آن را گرفته مثلاً حیوانی یا انسانی وارد شده و بوی آن را گرفته! که این معنا، معنای محتملی نیست چون این روایاتی که به دست ما رسیده است، کسی که به نقل روایات نگاه کند اینها یداً بید به دست ما رسیده، شیخ روایات را برای تلمیذش می‌خواند یا تلمیذ کتاب شیخ را بر شیخ می‌خواند. نوعاً این طور بوده یا او قرائت می‌کرده یا این قرائت می‌کرده، بعد اجازه نقل می‌داده و نقل می‌کرده. این روایت که به دست ما رسیده و صدوق(ره) فتوا داده به جواز وضو به ماء الورد، معلوم می‌شود که این که به دست او از ارباب حدیث رسیده، همین ماء الورد است. احتمال این که ورد به معنای ورود باشد نیست.

معانی سه‌گانه‌ی ماء الورد

پس ماء، ماء الورد است. الاّ أنّه ماء الورد به سه معنا اطلاق می‌شود: تارة ماء الورد گفته می‌شود همان طور که در آب پرتقال، ماء را از پرتقال عصر و خارج می‌کنند، از زمان عصر می‌کنند و ماء را خارج می‌کنند، گُل را همین طور عصر می‌کنند و آبش را خارج می‌کنند که ماء الورد فرض کنید آب گلاب می‌شود.

یک قسم از گلاب هم هست که همان گلاب معروف و متعارف است که در ظرفی آب و گل می‌ریزند و آن را می‌جوشانند و تبخیر می‌کنند، آن آب، به واسطه جوشیدن در گل، رایحه طیبه‌ای را کسب می‌کند بعد منتقل می‌کنند به این ظرف شیشه‌ای یا غیر شیشه‌ای و اسمش را گلاب می‌گذارند.

یک گلابی هم می‌گویند مثل همان که در نبیذ گفتیم، به خاطر این که مرءاء را بشکنند، فرض بفرمایید داخلش تمر می‌ریختند که از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که مرءاء را بشکنند، اینجا فرض کنید گل می‌ریزند تا آب بوی خوش پیدا کند. جوشیدن و تبخیر نیست. توی آب، گل می‌ریزند.

شمول این روایت نسبت به آن قسم اول ماء الورد که گل را عصر کنند و آبش را دریاورند، معلوم نیست. اولاً معلوم نیست آن قسم از ورد در آن زمان بوده، بر ما محرز نیست که در آن زمان این طور گل را عصر می‌کردند و آبش را درمی‌آوردند. آن که از ماء الورد، در ذهن است یا قسم ثانی است یا قسم ثالث یا هر دو قسم است. اما اگر این باشد که این از قسم ماء مطلق است، ماء مضاف نیست. آب است، مثل ماء البحر و ماء البئر است. همان طور که گفتیم: به ماء البئر مقیداً ماء اطلاق می‌شود و لکن مطلقش هم می‌شود. اینجا هم همین طور است، آب است، منتها آب خوش بو است. مثل این که یک قطره عطر ریختیم داخل حوضی که بویش خوش بشود. این از ماء مطلق خارج نمی‌شود. همین طور این قسمین از ماء الورد هم پیش ما، ماء مطلق است. این تخصیص یا تقييد در ادله «انما هو الماء و الصعيد» نیست که الآ ماء الورد.

(سؤال... و پاسخ استاد:) مثل آب مقطر که در این زمان هست و قیمت دارد، آب است و این قسم از گلاب هم آب است. آب مقطر هم همین طور است تبخیر شده است. همان طور که آب مقطری که در زمان ما مرسوم است آب است این هم آب مقطر است. امتزاجی وجود ندارد چون گل را بیرون می‌ریزند و بویش می‌ماند. آن امتزاج عقلی به این که چون عرض از معروض جدا نمی‌شود آن هم محل کلام است چون ممکن است اینجا از قبیل تأثیر بالخاصیة بشود لذا ما مانعی در وضو گرفتن با قسم ثانی نمی‌بینیم. این

ماء مطلق است، مثل ماء مقطر «انما هو الماء». ولی قسم اول که عصر بشود، شمول این روایت به آن معلوم نیست. در آب هر چه می‌خواهند بریزند. یک دسته ریحان بیاندازند تا آب خوش بو بشود، طعم آب خوش بشود. چرا نمی‌شود با آن وضو گرفت؟! علی هذا الاساس این قسمین ماء الورد، داخل ماء مضاف نیست و قسم اول را شامل نمی‌شود.

تعارض بین اطلاق روایت یونس و عموم آیه تیمم
اگر کسی اصرار کرده گفت: نه! این قسم اول هم در زمان ائمه علیهم‌السلام بوده و اطلاق این روایت قسم اول را هم می‌گیرد. می‌گوید قسم اول که عصر من الورد است و یقیناً مضاف است و شما هم قبول دارید، را هم می‌گیرد. می‌گوییم: عیبی ندارد، قبول می‌کنیم. غایت امر این است که این روایت باطلاقتها، قسم اول را می‌گیرد. وقتی باطلاقتها قسم اول را گرفت معارضه می‌کند با آیه مبارکه بالعموم و الخصوص من وجه. آیه‌ای که می‌فرماید: «فلم تجدوا ماء فتيمموا» اگر آب پیدا نکردید، تیمم کنید. این آیه مبارکه آن جایی را که انسان آن دو قسم از گلابی که داخل آب، گل ریخته‌اند یا تبخیرش کرده‌اند را می‌گیرد، اگر آنها را پیدا نکردید تیمم کنید. آیه این را می‌گیرد و روایت هم تنافی ندارد. و هكذا آیه آنجایی را که اگر آب بثر پیدا نکرد، می‌گیرد. آیه می‌گوید: تیمم کن. این روایت هم می‌گوید اگر قسمین اخیرین را پیدا کردی باید وضو بگیری. گفتیم آیه هم موافق است که این آب مطلق است.

پس آیه شامل می‌شود اگر ماء بثر و بحر پیدا نکردید، تیمم کنید و با این روایت تنافی ندارد. این روایت می‌گوید: اگر قسم ثانی و ثالث را پیدا کردید وضو بگیرید، آیه هم نفی نمی‌کند. آن قسم اول است که این روایت اطلاقش می‌گوید: اگر آن قسم اول که معتصر من الورد است را پیدا کردی وضو بگیر، نمی‌توانی تیمم کنی. آیه می‌گوید: نه، تیمم کن، وضو نگیر. تعارضشان در قسم اول از ماء الورد است که آیه باطلاق می‌گوید: باید تیمم کرد، چون ماء نیست و این روایت می‌گوید: وضوی للصلاة را بگیر. اطلاقش می‌گیرد. و

خواهیم گفت، خبری که با کتاب مجید معارضه دارد چه به عموم معارضه کند، چه به اطلاق معارضه کند و چه تعارضش بالتباین باشد چه به عموم و اطلاق باشد، آن اطلاق و عموم اعتباری ندارد. خبر معارض کتاب مجید، اعتباری ندارد. یعنی اگر در کتاب اطلاق باشد در خبر هم اطلاق باشد کما فی المقام، به اطلاق خبر تعبد نمی‌شود. دلیل حجیت خبر، اطلاق این را نمی‌گیرد چون تعبد به اطلاق ممکن نیست و لغو است. قابل عمل نیست بدان جهت اطلاق آیه شریفه «فلم تجدوا ماء فتیمموا» می‌ماند.

حاصل کلام این که اگر فرض کنیم این روایت، اطلاق داشته باشد و قسم اول را بگیرد، معارضه بالعموم و الخصوص من وجه است. روایت می‌گوید: با قسمین وضو بگیر و آیه نفی نمی‌کند. آیه می‌گوید: ماء بحر و ماء بئر و امثال ذلك اگر پیدا نشد تیمم کن، این روایت هم با آنها تنافی ندارد. در آن جایی که قسم اول ماء الورد است، این روایت می‌گوید: وضو للصلاة را بگیر، لذا حملش به وضوی لغوی که شستن تنظیفی و نظافتی باشد، خلاف ظاهر است چون در روایت دارد که «أیتوضأ به للصلاة» این روایت می‌گوید: عیبی ندارد، آیه شریفه می‌گوید: نمی‌شود و وظیفه تیمم است. بعد از تعارض، به اطلاق آیه مبارکه و به اطلاق سایر روایات رجوع می‌شود که اقتضا می‌کنند اگر آب پیدا نشد، وظیفه، تیمم است، وظیفه صمید است. و الحمد لله رب العالمین.